

## جایگاه دعا در اسلام.....

آنچه پیش روی دارید بیانات حضرت آیه الله موحدی کرمانی است که مورخ ۱ / ۵ / ۸۷ در جمع مسئولین عقیدتی سیاسی ستاد کل نیروهای مسلح صورت گرفته است.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا حبيب اله العالمين ابي القاسم محمد و على اهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين لا سوا على بقیة الله في الارضين.

راجع به دعا صحبت کنیم؛ همان دعایی که می فرماید: قل ما يعبا بكم ربى لولا دعائكم. هر قدر بد باشیم بالاخره وقتی حالت دعا و تضرع داشتیم مورد عنایت و رحم خداوند قرار می گیریم، دعائی که مخ عبادت است. در برنامه های عبادی کمتر این تعبیر دیده شده است. من که اصلاً ندیده ام. منحصرأ در مورد دعا آمده که الدعاء مخ العباده آن عبادتی که ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون. مخ آن عبادت، دعا است و اگر کسی از دعا رو برگرداند، این تهدید متوجه اوست، ادعونی استجب لكم ان الذين يستكبرون عن عبادتى سيد خلون جهنم داخرين. وقتی اعتراض کردند و حاضر نشدند در مقابل خدا گردن کج کنند و تضرع و گدایی کنند؛ مستحق می شوند که با خواری و ذلت وارد آتش شوند.

بحث اول، حقیقت دعا است. دعا چه است. دعا خواندن خدا است. با خدا بودن و از خدا چیزی خواستن. در مسئله خواستن یک نکته ظریفی است و آن نکته این است که در دستورات دینی، اخلاص در همه جای آن مطرح است و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين.

اخلاص، خالص فقط خدا، یک هزارم هم اگر غیر خدا باشد، این عمل مردود است. خالصانه فقط برای خداست. دعا، خدا خواندن است، نه دعا خواندن. متأسفانه یک فرهنگی که در جامعه ما است که بیش از آنکه به تفقه و تدبیر و تأمل توجه شود، به خواندن توجه می‌شود. این حقیقتاً یک فرهنگ خوبی نیست. البته نمی‌خواهم بگویم خواندن را رها کنند، می‌خواهم بگویم که خواندن طریقی باشد برای رسیدن به حقایق، مقدمه برای تأمل و تفقه باشد. بالاخره این دعای کمیل را خلق الله می‌خوانند و خوب هم هست و باید بخوانند، باید یک زمانی به نتیجه برسند که روح این دعا را درک کنند و آن نکته ظریفی که در دعای کمیل است را متوجه شوند.

لا خیر فی قرائت لافقه فیها. کلمه لا خیر آمده، هیچ چیزی نیست در خواندنی که در آن فهم نباشد. در هر حال دعا خواندن دعا نیست، بلکه خدا خواندن است. خدا را بخوانیم و این خواندن باید حقیقتاً صدق بکند. ما معمولاً وقتی حاجتی داریم خدا را می‌خوانیم که حاجت ما را بدهد و غافلیم از اینکه اصل دعا مطلوب است. بهترین مطلوب خود دعا است، ذاتاً مطلوب است. لذا در روایات است که: خدا به بندگانی که دوست دارد، و مناجات و زمزمه‌های عاشقانه آنها را دوست دارد، ابراز محبت می‌کند. خداوند آن بندگان را معطل می‌کند و در مورد حاجاتی که از خدا خواسته‌اند؛ به فرشتگان می‌فرماید: من به این بندهام محبت دارم، هر چه می‌خواهد به او داده‌ام و می‌دهم قد استجبت له و مسئله قطعی است و حاجتش داده می‌شود، اما یک مقداری معطلش کنید. خدا می‌فرماید: اخروا اجابته اجابتش را به تأخیر بیندازید؛ انی احب صوته و شده بکانه. من این حالت را دوست دارم که ناله می‌زند و با من حرف می‌زند و گریه می‌کند و اشک می‌ریزد ناله‌اش بلند است من این نهدب صوت را دوست دارم، حیف است که قطع شود. الان اگر حاجتش را بدهم دیگر فردا شب پیش ما نمی‌آید. این را نگه دارید اخروا اجابته. واقعاً جا دارد که ما دعا کنیم که خدایا اگر این کرامت را برای ما قائل هستی که ناله‌های ما را دوست داری، اگر این ناله‌های ما پیوسته به حاجات ما است، جا دارد که بگوییم که خدایا حاجات ما رانده و روان کن و این حالت را برای ما حفظ کن که چیز خوبی است و همه ما گاه گاهی در زندگی تجربه کرده‌ایم، که در حالت سختی قرار گرفته‌ایم در حالت اضطرار و شبیه اضطرار و در آن وقت یک سوز و ناله خاصی داریم که خیلی لذت دارد. بنابراین خود دعا مطلوب است، قطع نظر از اینکه ما چه بخواهیم.

و اما دعا، مهم این است که ما چه چیزی را از خدا بخواهیم. لازمه این معنا که باید فقط از خدا بخواهیم اخلاص است و این است که ما باورمان باشد که هیچ جای دیگری خبری نیست. همه امر دست خداست، فرمان دست خداست. دلها دست خداست، مغزها دست خداست. ای بیماری که به دکتر مراجعه می کنی و کار خوبی هم می کنی، خداوند هم دستور داده که به دکتر مراجعه کنیم؛ اما به دکتر بعنوان یک مأمور نگاه کن که این خودش از طرف خدا دستور می گیرد. مغز او فکر او و اراده او تشخیص او همه دست خداست و این خدا است که به او فرمان می دهد که اینجور نسخه بنویس و این بینش را خدا به او می دهد که درد را تشخیص بدهد و اگر نه تشخیص نمی دهد ما در دعا فقط خدا را همه کاره می دانیم. آن اشعار زیبای پروین اعتصامی در مورد مادر موسی خیلی زیباست.

مادر موسی چو موسی را به نیل در فکند از گفته رب جلیل  
تا آنجا که

قطره ای کز جویباری می رود از پی انجام کاری می رود

صندوق را روی آب می گذارد. اما می داند که اراده خدا مؤثر است. ما ممکن است برای حوائجمان به افراد مراجعه کنیم، اما نباید آنها را مؤثر بدانیم، آنها را وسیله بدانیم اگر اینطور باشد مراجعه اشکال ندارد. ولی اگر او را مؤثر بدانیم، اگر دعا نیست، خواست خدا نیست. اگر او راده در صد، پنج در صد و لوی یک در صد مؤثر بدانیم و بگوییم که اگر این آدم سفارشی بکند در وضع من مؤثر خواهد افتاد و این سفارش را بعنوان یک جزء از رسیدن به هدف تلقی کنیم، نه سنت خدا، نه آلت، نه وسیله؛ اگر این باشد این خواندن خدا نیست، اگر دلی بغیر از خدا وابسته باشد و دعا بکند و چیزی از خدا بخواهد در این دعا اخلاص نیست. عبارتی او خدا را نمی خواند، این دلش جایی دیگر هم هست. آنجا را هم زیر چشمی نگاه می کند که او هم باید کاری بکند و این خطرناک است مگر اینکه همانطور که عرض کردم فقط آن را بعنوان وسیله و سنت تلقی بکنیم، ایراد ندارد. سنت خدا این است، فرزند خوب می خواهی از خدا بخواه ولی خداوند برای فرزند خوب سنت قرار داده. از همان اول انتخاب همسر، مراتب بعد از ازدواج، رضاع و شیر غذا و تربیت، اینها همه مؤثر است. از خدا فرزند صالح بخواهید و این سنت های الهی را هم مراعات بکنید. در روایات روی این

معنی خیلی تأکید شده لا یرجون احد منکم الا ربه حتماً و با تأکید می فرماید: هیچکدام از شما امیدوار نباشید مگر به خدا چون او همه کاره است او تمام کاره است در اینصورت دعا صدق می کند. اگر ما غیر خدا را کاره‌ای بدانیم، اگر تماماً او را مؤثر بدانیم که کفر است. اصلاً این دعا نیست و اگر بعنوان بعض مؤثر او را ببینیم. شرک است. شریک قائل شده ایم. غیر خدا را مؤثر بدانیم بطور مستقل نه بعنوان اینکه این هم از خدا فرمان می گیرد کفر است. در کافی روایتی از حضرت صادق (ع) است که می فرماید لیس بین الایمان و الکفر الا قلة العقل. می فرماید: آن چیزی که موجب می شود که بنده کافر بشود کم عقلی است. یعنی کم عقلی باعث می شود که این آدم کافر بشود البته نه کافری که نجس بشود. کفر از نظر اولیا الله. قیل و کیف ذالک یابن رسول الله از حضرت سنوأل شد چطور؟ حضرت فرمود: ان العبد یرفع رغبته الی مخلوق کم عقلی او همین است که حاجتش را پیش مخلوق ببرد. با اینکه تمام مؤثر خداست. فلو اخلص نیته اگر نیتش را خالص کند و از خدا صد در صد بخواهد، لعطاء الذی یرید فی اسرع من ذالک، آنچه را که او می خواهد زودتر از این به آن می رسد. زودتر از اینکه رفته پیش زید و عمر و، التماس می کند و از آنها چیزی می خواهد. پس این سنتهای الهی روشن شد که ایرادی ندارد و باید وارد سنن شد ولی باید تمام مؤثر را خدا دانست. آیه شریفه‌ای در داستان حضرت یوسف است که وقتی آن دو زندانی خوابی دیده بودند و به یوسف گفتند و یوسف به یکی گفت: تو آزاد می شوی و مقرب می شوی و به دیگری هم گفت: تو اعدام می شوی، تو را دار می زنند. وقتی آنکه به او گفته بود آزاد می شوی، مرخص شد به او گفت: و قال للذی ظن انه ناج منهما اذکری عند ربک. یوسف به آن کسی که فکر می کرد آزاد می شود گفت: اذکری عند ربک وقتی که پیش ربت رفتی، یاد من باش. تا اینجا مطلب روشن است فانسیه الشیطان ذکر ربه. این یعنی چه. دو احتمال می تواند باشد، یک اینکه شیطان یوسف را از یاد خدا به فراموشی انداخت. یک لحظه از یاد خدا رفت و حاجت را به این رفیق زندانی گفت. آنوقت دنبالش فلبث فی السجن بضع سنین پس حالا که از یاد خدا رفت کمتر از نه سال در زندان ماند. خوب این یک مقداری نقطه ضعف حضرت یوسف است ولی احتمال دیگر هم این هست که: خدا آن زندانی را به فراموشی انداخت از اینکه در نزد عزیز مصر یاد یوسف کند. او فراموش کرد. اینطور باشد

حرمت یوسف حفظ شده ولی باز در دنبالش: فلبث فی السجن بضع سنین در نتیجه اینکه آن زندانی را به فراموشی انداخت از اینکه در نزد عزیز مصر یاد یوسف کند؛ آن زندانی یادش رفت، یوسف کمتر از ده سال در زندان ماند. هر چه هست آدم احساس می‌کند که خدا می‌خواهد یک اشاره‌ای به یوسف بکند. اینقدر خدا در مورد اولیانش دقیق و سختگیر است، چون از آنها انتظار ندارد، از انبیاء انتظار ندارد، از آنهایی که تحت تربیت قرار داده انتظار ندارد و به همین نسبت در جامعه هم همینطور است. خداوند از بعضی‌ها انتظار ندارد. بدنبال گناه، خطا و اشتباه آنها را گوشمالی می‌دهد. و ذالنون اذ ذهب مغاضباً یونس برای خدا عصبانی شد که چرا قوش ایمان نمی‌آورند، اما تحمل نکرد و می‌بایست تحمل می‌کرد، فظن ان لن نقدر علیه، فکر می‌کرد که ما هیچگاه زندگی را بر او تنگ نمی‌گیریم، و من قدر علیه رزقه. فنادی فی الظلمات. یک دفعه در ظلمات قرار می‌گیرد، فنادی فی ظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین. در ظلمت شکم ماهی و در ظلمت شب و ظلمت امواج دریا، عجیب این پیغمبر خداست در هر حال اینطور چیزها هست باید خیلی حواسمان جمع باشد، خداوند به زنان پیغمبر می‌فرماید: یا نساء النبی لستن کاحدٍ من النساء ان اتقین شما یک زن معمولی نیستید، حساب شما از دیگران جداست خوب باشید اجرتان مضاعف است بد باشید مجازاتتان مضاعف است. همه ما مشمول این حرفیم این بنده که این عمامه به سرم هست همینطور، شما عزیزان در پست‌هایی که هستید، پست‌هایی که مردم به این پست‌ها و به این مسئولین چشم دوخته‌اند و انتظار خدمت و عدالت دارند، انتظار تقوی دارند. انتظار مردمی بودن دارند. باید خیلی حواسمان جمع باشد در سوره مبارکه حمد اینطور شروع می‌کنیم الحمد لله حمد برای خدا و مختص خداست. الله یعنی همه چیز آنجاست و از اوست و بنابراین باید او را حمد کرد. خدا که رب عالمین است. رب است، مولا است، سرپرست است، ولی است، مربی است، رب عالم هستی است، تمام ذرات را او رشد می‌دهد و به کمال می‌رساند و این تربیت هم توام با رحمت است. الرحمن الرحیم مالک یوم الدین. که شاید اشاره باشد به مرحله‌نهایی رشد، که قیامت است یوم توفی کل نفس ما کسبت حتی در عالم برزخ هم یک چیزهایی به پرونده عمل بعضی‌ها اضافه می‌شود. بعضی‌ها پرونده اعمالشان بسته می‌شود، بعضی‌ها هم یک

چیزهایی اضافه می‌شود. اگر باقیات صالحاتی داشته باشند در قیامت تکمیل می‌شود. مالک یوم الدین بعد از این می‌گویدیم ایاک نعبد و ایاک نستعین به نظر من ایاک نعبد متفرع بر الله است چون او الله است، خداست. پس فقط او را عبادت می‌کنیم مطیع و فرمان بر او هستیم و ایاک نستعین متفرع بر رب العالمین و الرحمن الرحیم است حالاً که او رب است و سرپرست و تربیت کننده است و رشد دهنده است بنابراین ایاک نستعین. خدایا من از تو کمک می‌خواهم. مرا کمک کن مرا رها نکن رب لا تکلنی الی نفسی طرفه عین ابدأً مرا رها نکن، کمک کن، من لحظه به لحظه نیاز به کمک تو دارم و در این استعانت هم در بین تمام کمک‌ها فقط مسئله هدایت را مطرح کرده اهدنا الصراط المستقیم کمک کن و مرا در راه قرار بده، در راه باشم، در راه مستقیم حفظم کن. من لحظه به لحظه نیاز به کمک تو دارم و در این استعانت هم در بین تمام کمک‌ها فقط مسئله هدایت را مطرح کرده اهدنا الصراط المستقیم کمک کن و مرا در راه قرار بده، در راه باشم، در راه مستقیم حفظم کن. هر چه گام بر می‌دارم، هر دقیقه دقیقه، ثانیه ثانیه، در راه باشم، یک جا از راه خارج نشوم یک نگاه آلوده نداشته باشم، یک سخن بد نداشته باشم، یک شنوایی غلط نداشته باشم، غیبت نکنم و نشوم، مرا در راه نگه دار اهدنا الصراط المستقیم که این مسئله هدایت، از مسائل مهم است. در ارتباط با این مسئله فقط باید از خدا خواست و حقیقت دعا هم همین است و اگر انسان دلش بجایی مرتبط باشد، خواست کامل از خدا نیست، دعا نیست. داستانی در زندگی حضرت هادی (ع) است که نمی‌دانم آن را در این جلسه گفته‌ام یا نه، اگر هم گفته باشم یادآوری است و چیز خوبی است. من از این روایت لذت می‌برم نکته‌های آموزنده زیادی دارد این روایت در جلد پنجاه بحار، صفحه ۱۲۷ است بحار هم داستان را از امالی شیخ طوسی نقل می‌کند. مردی به نام فهام از مردی بنام منصوری نقل می‌کند که این منصوری جریان عموی پدرش را می‌گوید. که عموی پدر منصوری می‌گوید: قصدت الامام یوماً روزی تصمیم گرفتم خدمت امام دهم حضرت هادی برسم و قلت یا سیدی ان هذا الرجل قد اطحنی و قطع رزقی و مللنی به حضرت عرض کردم این مرد (مقصودش متوکل بود) مرا طرد کرده و سهم مرا از بیت المال قطع کرده و من فکر می‌کنم که علتش این است که او می‌داند من از ارادتمندان شما هستم، چون به شما ارادت دارم، سهم مرا از بیت المال قطع

کرده است، اگر بزرگواری بفرمائید و یک چیزی از او بخواهید او حتماً قبول می‌کند و من درخواست دارم در مورد من یک محبتی بکنید که وضع من بد است. حضرت فرمود: تکفی انشاءالله، امر تو انشاءالله کفایت می‌شود، شب همان روز که این مطلب را مطرح کردم، دیدم که متوکل مرتب افراد را یکی پس از دیگری به در خانه‌ام می‌فرستد طرفنی رسل المتوکل رسول یتلو رسولاً فرستاده اولی می‌آید در می‌زند می‌گوید: متوکل با شما کار دارد عجله کن، هنوز حرفش تمام نشده دومی می‌رسد و می‌گوید: زود باش متوکل با تو کار دارد سومی می‌آید و... گفتم چه خبر است، آمدم درب را باز کردم دیدم عجب، وزیر متوکل جلو در ایستاده، وزیر آمده، معلوم است که مسئله خیلی مهم است، فقال یا رجل به من گفت: فلانی ما تأوی فی منزلک باللیل کدنی هذا الرجل مما یطلبک. خوب رفتی در خانه‌ات لم داده‌ای و خوابیده‌ای. این متوکل مرا خسته کرد از بس سراغ تو را گرفت و گفت که زود بگوید این آقا بیاید.

اسم عموی پدر منصورى ابو موسی بود. می‌گوید با فتح راه افتادیم و من بر متوکل وارد شدم و دیدم جالس علی فراشه بستر خواب متوکل پهن بود و در بستر نشسته بود و منتظر من بود. فقال یا ابا موسی نشغل عنک و تنسینا نفسک. ابا موسی اگر ما از یاد تو رفته‌ایم تو هم ما را به یاد خودت نمی‌آوری. ای شی لک عندی سهم من از بیت المال چی بوده و چقدر بوده؟ من شروع کردم به شمردن که سهم من از بیت المال، مثلاً اینقدر دینار بوده، اینقدر در هم بوده، اینقدر ارزاق بوده و اینطور چیزها ذکر اشیاء فامر لی بها متوکل دستور داد اینهایی که گفتم را به من بدهند و بضعفها و دو برابر داد. ما هم بلند شدیم و با فتح از نزد متوکل خارج شدیم. وقتی بیرون آمدم به فتح گفتم وافى علی بن محمد الی ههنا حضرت هادی آمدند اینجا؟ قال: لا فقلت کتب رقعه حضرت برای متوکل نامه نوشت؟ قال: لا نه خود حضرت آمد و نه نامه نوشتند. فولیت منصرفاً من می‌خواستم با فتح خدا حافظی کنم فتح به دنبال آمد. فتبعنی فقال لی به من گفت: لست اشک انک سئلته دعاء لک من شکی ندارم که تو از حضرت خواسته‌ای که حضرت برایت دعا کند. فلتمس لی منه دعاء وقتی به حضرت رسیدی از حضرت برای من هم دعایی بخواه. یا معنایش این است که حضرت برای من دعا کنند، یا یک دعایی به من بدهند. فلما دخلت الیه ابو موسی می‌گوید: وقتی به

حضرت هادی وارد شدم حضرت فرمود یا اباموسی هذا وجه الرضا، می بینم که خوشحال هستی. به حضرت عرض کردم: ببرکتک یا سیدی، به برکت بزرگواری و رحمت و لطف شما من خوشحالم بعداً به حضرت گفتم: قالوا لی انک ما مضیت الیه و لا سلنته به من گفتند که شما نه پیش متوکل تشریف برده اید نه از او چیزی خواسته اید و نه نامه ای نوشته اید در این روایت درس از اینجا شروع می شود. انشاء الله در طول عمرمان این جند جمله جلوی چشم ما باشد. فقال ان الله تعالی علم منا اننا لانلجأ فی المهمات الا الیه فرمودند: خدا می داند که ما در مشکلات و در کارهای مهم و بزرگ فقط به او پناه می بریم و لا نتوکل فی الملمات الا علیه در حوادث تلخ، تکیه گاه ما فقط خداست و عوداً نا اذنا سلنناه الا جابه. اینجور عادت کرده ایم که وقتی از خدا چیزی بخواهیم خدا آن چیز را به ما می دهد و نخاف ان نعدل فیعدل بنا. می ترسیم که این رویه را عوض کنیم و خداوند هم رویه اش را عوض کند، یعنی ما از غیر خدا چیزی بخواهیم و خدا دیگر به ما عنایت نخواهد داشت؛ بعداً داستان فتح را نقل می کند که فتح چنین و چنان گفت. حضرت فرمود: انه یوالینا بظاهره و یجانبننا بباطنه فرمود: این فتح ظاهراً سعی می کند با ما یک جوری درست حرف بزند و بر اساس سیاست روز، اما جزو مخالفین ماست. ابو موسی می گوید گفتم: یا سیدی مولای فعلمنی دعاء اختص به من الادعیه. آیا به من دعایی یاد می دهی که هرگاه حاجتی دارم آن دعا را بخوانم. حضرت فرمود: هذا الدعا کثیراً ادعوا لله به این دعایی که الان می خواهم به تو یاد بدهم دعایی است که اکثراً خدا را با این دعا می خوانم و قد سللت الله ان لا یخیب من دعابه فی مشهدی بعدی و از خدا درخواست کردم که اگر کسی بعد از من در کنار قبر من این دعا را بخواند، خداوند او را ناامید نکند و بعداً دعا را به او یاد دادند. دعا این است: یا عدتی عند العدد و یا رجائی و المعتمد و یا کھفی و السند یا واحد یا احد یا قل هو الله احد و اسئلك اللهم بحق من خلقته من خلقتک و لم تجعل فی خلقتک مثلهم احداً ان تصلی علیهم مفاد و روح این دعا همان چیزی است که قبلاً به او فرمود که: هر کسی یک عده و ذخیره ای دارد. یک سرمایه ای دارد. اما خدایا تو سرمایه منی تو عده منی یا عدتی عند العدد و یا رجایی تمام امید من تو هستی و المعتمد و تکیه گاه من تو هستی یا کھفی و السند ای خدای من به تو دل بسته ام در زندگی به تو اعتماد دارم. یا واحد یا احد ما خداوند را در مسئله توحید با دو کلمه واحد و احد



می خوانیم. ای خدای واحد و ای خدای تک، ای خدایی که تک هستی اصلاً برای تو ماندی فرض نمی شود. محال است، یعنی تو حید مطابق با عقل است. نه تنها مانند نداری بلکه فرض هم نمی توان کرد. با تعریفی که فلاسفه از ذات مقدس الهی دارند. وجود مطلق و وجود غیر محدود نمی تواند دو تا باشد. یا قل هو الله احد، ای خدای یکتا، و اسئلك اللهم بحق خلقته من خلقتك از تو درخواست می کنم به حق کسانی که در بین خلقت آفریدی. و لم تجعل فی خلقك مثلهم احداً و هیچ کس را مانند اینها در آفرینش قرار ندادی که مقصودش پیغمبر و اهل بیت هستند. ان تصلى عليهم. درود بر آنها بفرست و بعد حاجت خود را از خدا بخواه. این درس عجیبی است که در مسئله دعا عرض کردم. در زندگی تمام امیدمان خدا باشد که اگر احیاناً بعنوان سنت خداوند یک کاری را انجام می دهیم، یک مسیری را وارد می شویم، بدانیم که این هم سنت خداوند است، خدا دستور داده مثل اینکه سلطان اعلام می کند و می گوید: هر کس با من کار دارد بیاید خانه فلانی، گفته ام که کار شما را انجام بدهد. خوب کسی که کاری با سلطان دارد، وارد این خانه می شود و از باب اینکه خود سلطان گفته است و اگر پیش فلان شخص می رود در واقع مراجعه به سلطان است. ما باید سنتهای الهی را اینطور تلقی کنیم و قبول کنیم.

مطلب دیگری که در مورد دعا عرض می کنم: این است که دعا مطابق با فطرت است. این چیز خیلی مهم است. فطرت الله التي فطر الناس عليها، اصلاً خداوند ما را طوری خلق کرده و ساختمان وجودی ما طوری است که ما به سمت خدا کشش داریم، همه انسانها حتی مشرکین، حتی مستکبرین. حالا اینکه چطور می شود که ناگهان منحرف می شوند، انحراف از فطرت خویش یک بحث قابل توجهی دارد که چطور می شود که از فطرت منحرف می شوند و الا همه انسانها فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبدیل لخلق الله این فطرت بدل ندارد همین است که ذلك الدين القيم البته این فطرت فطرت دل است نه فطرت عقل. اگر صحیح باشد که فطرت عقل را فطرت بنامیم اینکه انسانی با ذهن خالی نظام آفرینش را می بیند و می گوید خالق این نظام خداست و این تشکیلات بدون یک مؤسس و خالق و آفریننده حکیم و عالم و عادل نمی تواند بوجود بیاید، از راه استدلال عقلانی پی می برد. فطرت دل یک چیز دیگری است، انسان خود به خود به سوی خدا کشش دارد.

بخواهیم مثال بز نیم، مانند کشش طفل به پستان مادر است. طفل هنگامی که متولد می شود دنبال پستان مادر است اگر کمی دیر به پستان برسد شروع به گریه می کند. به پستان که رسید آرام می گیرد. من اعرض عن ذکری فان له معیشتة ضنکاً. آنهایی که از یاد خدا رفته اند، زندگی تنگی دارند مثل بچه ای که گریه می کند ولی نمی فهمد برای چه گریه می کند و چرا زندگی برایش تنگ است وقتی ابوذر به سمت ربه می رود می گوید من زندگی بسیار لذیذی در پیش دارم.

مالی مع الله وحشه عجیب است، ابوذر که از گرسنگی و بی دارویی در آنجا می میرد زنش مرد. پسرش مرد، گوسفندانش تلف شدند با این حال تا با این حال تا این حد در بهجت و سرور است. زندگی برای او خیلی باز است اما انسانهایی که از یاد خدا رفته اند و ارتباطی با خدا ندارند، زندگی تلخی دارند. در پول غوطه می خورند از نظر مالی همه چیز برایشان فراهم است اما زندگی تلخ است. از هر زهری تلخ تر است و نمی فهمد که علت قضیه چه است. پس مسئله فطرت، فطرت دل است و انسانها به خدا کشش دارند، اگر به این کشش جواب دادند روح آرام است، انس گرفته اند ملتجی شده اند پناهنده شده اند، از خدا استمداد کرده اند، با خدا راز و نیاز کرده اند. و آرامش پیدا کرده اند عجیب است. ولی خدا در دل شب از خواب بر می خیزد و یک ساعت ناله می زند، اشک می ریزد و می آید بیرون بهترین لذت را برده با اینکه اشک ریخته و ناله زده، این همان ارتباط با خداست از طریق ولی خدا.

همان کلماتی که حضرت امیرالمؤمنین می گفت و به ما یاد می داد. مولای یا مولای انت المولی و انا العبد و هل یرحم العبد الا المولی، مولای یا مولای انت الخالق و انا المخلوق ارتباط دل اینطور است. چرا من به تو روی نیاوردم خالق تویی من مخلوقم، رازق تویی من مرزوقم، مولا تویی من بنده ام، قوی تویی من ضعیفم. خوب، ضعیف باید اینجا برود پس کجا برود. تو ربی من مربوبم و هکذا. این شکوفا شدن فطرت دل است وقتی شکوفا شد آنوقت خداوند با او حرف می زند و صحبت می کند.

آیات عجیبی در این زمینه است که ما راهنمایی و هدایت می کند. یکی همان آیه فاقم وجهک للذین حنیفاً فطرت الله التي فطر الناس علیها افرغیر دین الله یبغون و له اسلم من فی السموات و الارض غیر خدا را می جوئید؟ در حالتی که این دین خدا و این سنت و رویه را

تمام آسمانها و زمینیان پذیرفته و تسلیم شده‌اند. ما که خیر از جهان حیوانات نداریم. اما قرآن به ما می‌گوید که: هدهد متوجه شد که بلقیس خورشید پرست است. و جدتها و قومها یسجدون للشمس من دون الله یک لحظه غایب شد سلیمان گفت هدهد کجاست، بعداً هدهد ظاهر شد و گفت: جثتک من سبأ بنبأ یقین خبر قطعی برایت آورده‌ام گروهی را دیدم که اینها خورشید پرست هستند و یک زن نیز پادشاه آنهاست. این نشان می‌دهد حیوانات شعورشان از ما خیلی بیشتر است. و در آن جهان خودشان و ارتباطشان و درکشان قوی است. حتی کل نظام هستی و کل ذرات عالم حول محور الله می‌چرخند یا شاعرانه می‌چرخند یا غیر شاعرانه همانند کشش طفل به پستان مادر که در آن وقت متوجه نیست دنبال چی است ولی دنبال آن می‌گردد و آن را می‌طلبد آن را می‌یابد و تا پیدا نکند آرام نمی‌گیرد. یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض و همینطور آیه شریفه: و اذا اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بریکم همان عالم ذر که خداوند یک مرحله‌ای را برای فرزندان آدم بیان می‌کند که در آن مرحله آنها از پدران جدا می‌شوند و مستقل می‌شوند و صاحب فکر هستند، و اشهدهم علی انفسهم اینها را خداوند بر خودشان شاهد می‌گیرد. هر کدام از ما خودمان را خوب می‌بینیم و خودمان را خوب می‌شناسیم. بدنبال اشهدهم علی انفسهم می‌فرماید: الست بریکم، خودت را نگاه کن و ضعف خودت را ببین و اینکه مخلوق هستی و مرزوق هستی و عباد هستی اشهدهم علی انفسهم الست بریکم، حالا من خدای شما نیستم؟ آیا این ضعیف به یک قوی وصل نیست؟ این مخلوق به یک خالق وصل نیست؟ این مرزوق به رازقی وصل نیست؟ الست بریکم؟ قالوا بلی که در آن جهان و همان عالم ذر اینها از راه کشف ضعف خود به ذات مقدس الهی پی می‌برند. نکات ظریفی در این آیات هست و بیانی هم از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه هست که آن را عرض می‌کنم. حضرت امیرالمؤمنین در نهج البلاغه می‌فرماید: فبعث فیهم رسله، خداوند برای انسانها رسل و پیامبران فرستاد و واتر علیهم انبیائه و پی در پی برای بشر نبی و پیغمبر فرستاد، لیستأدوهم میثاق فطرتهم، پیغمبران آمدند تا از ما مطالبه کنند که آن پیمان فطرتان را انجام بدهید و به آن پیمان عمل کنید. پیمانی که در فطرت با خدا بستید، همانکه فهمیدید و می‌فهمید و می‌دانید که می‌گویید: بلی در روز الست بلی گفتمی

امروز به بستر لا خفتی لیستادوهم میثاق فطرت، انبیاء آمدند و از انسانها خواستند که شما آن پیمانی که در فطرت با خدا بستید به آن عمل کنید و یذکروهم منسی نعمته و اینها را بیاد بیاورند. یعنی یک زمانی اینها می فهمند، حالا فراموش کرده اند.

آن نعمت الهی را که از آن با خبر بودند در یک مقاطعی از زندگی آنرا فراموش کرده اند. پیامبران آمده اند این نعم فراموش شده را به ما یادآوری کنند. یادتان باشد که تو خیلی اعترافات و اقرارها کرده ای. و یحتجوا علیهم بالتبلیغ و در درگاه الهی هم احتجاج کنند: که خدایا ما آنچه را که می بایست می رساندیم رساندیم و یثیرو لهم دفائن العقول و آن عقل های دفن شده که بدست هوا و هوس دفن شده، آنها را خارج می کنند و سعی می کنند که آنها از آن عقول استفاده کامل بکنند. خدایا به محمد و آل محمد صلواتک علیهم اجمعین تو را قسم می دهم به ما توفیق بده که با تو پیش از پیش ما نوس باشیم.

لذت انس با خودت را به ما بچشان.

این لذت را در دل های ما روز به روز زیادتر بفرما.

ما را در زمره مستغفرین بالاسحار قرار بده.

دل های ما را به نور محبت نورانی بگردان.

خداوندا روح مطهر حضرت امام (ره) و ارواح مطهره شهدا با اولیائت ما نوس فرما.

رهبر عزیزمان را طول عمر و سلامتی عنایت فرما.

انصار دینت را یاری فرما.  *پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

دشمنان دین، خاصه آمریکا و اسرائیل و کشورهای همراه این جانیان را محکوم به ذلت

و نکبت و نابودی و رسوایی بگردان.

خادمین نظام را تأیید بفرما.

صلوات خاصت را بر حضرت بقیة الله عاید و نازل فرما.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.